

اندیشه ادبیه

دوره ی چهارم

اندیشه و هنر

شماره ی هفتم

دکتر مصطفی رحیمی

یاس فلسفی

چندین سال پیش، یکی از استادان دانشگاه در باره موجه نشان دادن خودکشی صادق هدایت در ضمن يك سخنرانی گفت که درد نویسنده ایرانی سر خوردگی از زندگی نبود، نومییدی از آنچه در وطن او میگذشت نبود؛ عجز و فروماندگی نبود؛ درد او «یاس فلسفی» بود. یعنی از نظر فلسفی متقاعد شده بود که برای بشر راه نجاتی نیست. زندگی همین است که هست، دروغ و نیرنگ، فریب و تزویر، ستمگری و ستمکشی و سرانجام مرگ و نیستی. سپس استاد نیز چنین نتیجه گرفت که اوج افکار فلسفی و اندیشه های معنوی «یاس فلسفی» است و هر چه جز این است یا فریب و ریاست یا خطا و اشتباه. این نظر، عقیده يك نفر نیست، برای بسیاری از روشنفکران کشور ما نیز این وسوسه پیدا شده است که آزادگی و آزاداندیشی مستلزم بدبینی است. بنظر ایمان برای بشر امیدی باقی نیست و آینده ای بهتر از آنچه اکنون هست وجود ندارد. «فلسفه» و تفکر درست ثابت میکند که آنچه در جهان حقیقی و واقعی است، یاس است. امید بوضع بهتر فریبی و سخن خامی بیش نیست. ایمان؛ نشانه نادانی و کج فهمی است. مردمان فهیم جهان را بهیچ میگیرند ... و غیره.

و این «فلسفه» سر رشته داران را بسیار بکار می آید.

از نکته آخر بگذریم و باصله طلب بپردازیم.

طرفداران «یاس فلسفی» بکمان خود چند سلاح قاطع در دست دارند،

۱- بشر از درون، دچار نیروهای ناهمساز است که کار او را به گناه و تباهی و فساد میکشاند. بهمان دلیل که قابیل مغز هابیل، برادر خود را، پریشان کرد و بهمان دلیل که آدم و حوا بسوسه نفس از بهشت رانده شدند، آدمی تا در پهنه جهان سرگردان است چنان است که بوده، آدم میکشد، برادر تعدی میکند، در برابر افسون نفس اماره زبون و ذلیل است و در آخرین تحلیل، یا گوسفند سلیم است یا گرگ بیابان. تکیه گاه فلسفی این گروه «فرویدیسم» است و چون این مکتب بنای کار را بر میل جنسی نهاده، نفوذ کلام زیادی یافته است.

۲- اجتماع بشری و تضادهای آن چنانست که هر گونه کوششی را بیهوده میسازد. بشر چون

«سزیف» افسانه‌ای تخته‌سنگی را تا بالای کوه میبرد، اما سنگ طلسم شده، پس از رسیدن بقله کوه دوباره بجای نخستین فرو میفتند... و با زاین کار پوچ تکرار میشود. اندیشه‌های نویسندگانی چون کافکا و کامو، باین تصور، زیاد میدان داده‌است.

بنظر این گروه عمل که با اندیشه در تضاد دائم است همواره با بن بست مواجه میشود. آدمیان زندانیان تیره بختی هستند که هر کس بیشتر بکوشد، بیشتر سر خود را بدیوار کوبیده است. تصور نادرستی که از فلسفه «اصالت وجود» شایع است، طرفداران این اندیشه را متقاعد میکند که تفکرشان منطبق با آخرین مرحله اندیشه‌های فلسفی است.

۳- فلسفه‌های کهن، چون عرفان ایران و فلسفه بودائی هند و دین مسیح و غیره کمابیش بهمین نتایج میرسند، یکی بحیرت می انجامد دیگری به «نیروانا» و فراموشی میکشد و سومی رسالت خود را در رهپانیت و ترک همه نعمت‌های جهان محسوس میداند و .. آنچه این نظر را موجه جلوه میدهد اطلاع ناقص از عرفان است.

۴- نظریه نسبت اینشتن که اساس علوم را دگرگون کرد برای علوم اجتماعی نیز قاطعیتی باقی نگذاشته و هر یقینی را مبدل به شك کرده است. نظریه عدم حتمیت در علوم حقیقتی است انکار ناپذیر.

از سوئی اندیشه دانشمندی نظیر مالتوس، سازش دانش و اخلاق را ناممکن مینماید و هر گونه امیدی را به بهبود سر نوشت بشر تباه دانسته‌اند.

۵- فیلسوفانی چون شوپنهاور و نیچه، نومیدی را از نظرگاه فلسفی اثبات کرده‌اند و آثار نویسندگان و هنرمندان بزرگ، جز تلقین یاس و نومیدی و حیرت نیست و چون بیهوده سخن بدین درازی نیست ناچار شرط بزرگی و بزرگ منشی، نومیدی و سرگشتگی است.

۶- مکتب‌های مدعی خوش بینی، کم و بیش دکانی بوده‌است که دیر یا زود پرده تزویر از برابر آن افتاده و سرانجام چهره حقیقت آشکار شده‌است.

۷- چنانکه دیده میشود بیشتر این نظرها از غرب آمده یا بعبارت بهتر بیشتر اینها میوه‌هایی است که ما از پای درخت غربیان (بمعنی وسیع کلمه) در سبد خالی خود انباشته‌ایم و از مجموع آنها ترکیب عجیبی بوجود آمده‌است.

آنچه سبد میوه چینی ما را خالی نگاه داشته، چنانکه گفته خواهد شد - از سوئی بی توجهی بتمدن گذشته خود ماست و از سوئی دیگر بی توجهی بسرك درست تاریخ و سیر زمان.

آنچه موجب شده که از تمدن غرب میوه‌های پوسیده و احیاناً ناگندیده را با شتاب در سبد خالی خود بیاکنیم شیفتگی بسیار در برابر تمدن‌هایی است که از هر گوشه اروپا آمده‌است.

در این مقاله کوشش میشود تا آنجا که ممکن است همه این جنبه‌ها باز نموده شود.

گفتگو درباره این مطلب که تنها بیاری همه آزاداندیشان بنتیجه خواهد رسید، تنها يك مساله نظری را روشن نمیکند، این مطلب یکی از مسائل اساسی زندگی روشنفکران است.

اهمیت مساله از اینجا معلوم میشود که اگر مسلم شود یاس فلسفی آخرین حد اندیشه بشری و اوج فکری اوست، اگر ثابت شود که همه درها بسته‌است و از هیچ طرف امیدی نیست، وضع کنونی جامعه بشدت تحکیم و تایید میشود.

سررشته‌داران خشنود و خرسند همچنان بکار و کاردانی خود ادامه خواهند داد! بطور غیر مستقیم تأیید میشود که اکثریت انبوه جامعه، همچنان باید با فقر و گرسنگی و نادانی و تیره‌روزی بسازند و تاقیام قیامت بمعجزها دخیل ببندند. روشنفکران باید یکی از چند راه را انتخاب کنند.

برای اقناع هوسها (که جانشین آرزوهای بلند انسانی است) در داخل و خارج تکیه

گامی بچویند. بیزم این و آن بروند و کسب شهرت و توفیقی کنند و احیانا بآب و نانی برسند. برای سربرکشیدن از میان علفها، چون لابلای نحیف بچنارارجمندی بپیچند. و بدینوسیله بگیاهان باغ تفاخر بفروشند و «بلندی» و عظمت خود را برخ این و آن بکشند. این راهی است که در گذشته و حال طرفدار زیاد داشته است.

راه دیگر آنست که روشنفکر، اگر دستش میرسد جای خالی هر خصلت بشری را در ضمیر خود با پول پر کند. هر جا کیسه بی هست دست در آن فرو برد، دبیر، دکان سمساری باز کند، پزشک بنگاه معاملات ملکی بیاراید، قاضی بخرج «اصحاب دعوی» کاخ بسازد و اندیشمند دیروز، بانکدار و مقاطعه کار و ... شود.

و اگر هیچیک از این وسایل فراهم نشد، اعصاب خود را با مخدری بفرساید و چون بوم و بوتیمار نوحه غم سر دهد.

نومیدی ایمان را چون خوره میجوید و بی ایمانی، حاصلی ببار می آورد که دورنمایی از آنرا دیدیم.

اکنون باید دید آیا براستی فلسفه و هنر قرن ما، فلسفه و هنر نومیدی است یا راهی بجائی دیگر هم هست.



پیش از هر چیز باید مفهوم بدبینی و خوش بینی را در فلسفه روشن کنیم و سپس باصل مطلب پردازیم.

«بدبینی» (۱) عبارتست از نفی خوش بینی (۲) (یا نفی مکتبی که قائل با امکان بهبود وضع موجود است. ۳) بنا بر این شامل همه آئین هائی است که در برابر این دو مکتب قرار گیرد. خواه از نظر عاطفی، خواه از نظر اخلاقی، خواه از نظر مابعدالطبیعی.

بدبینی شامل معانی زیر است:

الف - مکتبی که در آن پیروزی باهدی و خصلت اهریمنی است. بنحوی که عدم بوجود رجحان دارد.

ب - مکتبی که در آن دردورنج بر لذت غلبه دارد؛ بعبارت دیگر الم اصل است و لذت جز فقدان زودگذر الم نیست.

پ - مکتبی که طبیعت را ازیرداختن ببدی و نیکی فارغ میدانند و آفرینش را نسبت به خوش بختی یا بدبختی آفریدگان بی غم می شناسند.

ت - آن وضع روحی که چهره بدو نا موزون اشیاء و موجودات را می بیند یا آن حالت روانی که (عموما یا در وضعی خاص) بناگواریهای زندگی متوجه است. (۴)

در این مقاله مراد از کلمه بدبینی معنی «الف» آنست زیرا اگر معلوم شد که پیروزی باهدی نیست دیگر جای وسیعی برای اصالت الم باقی نمی ماند.

معنی «ب» تنها در فلسفه های مذهبی مطرح می تواند بود که در فلسفه های جدید مجال گفتگوی آن نیست.

بحث در این است که آیا بشر میتواند سرنوشت خود را، فارغ از طبیعت یا بکمک آن بهبود بخشد یا نه؟

درباره معنی «ت» نیز بهنگام گفتگو از هنر جدید بحث خواهیم کرد و خواهیم دید که کسانی مانند سارتر اعتقاد راسخ دارند که بشر میتواند و باید سرنوشت فلاکت بار امروزی خود را بهبود بخشد اما سلیقه این هنرمندان آنست که برای تنبه بشر، فقط رذایل او را برشمارند.

پس طرفداران یاس فلسفی کسانی هستند که پیروزی را با اهریمن میدانند و در این

پیکار ، تلاش نیروهای یزدانی را تلاشی مذبحخانه و نابخردانه می‌شناسند و معتقدند که آفرینش فاجعه‌ای دردناک بوده است.

در برابر بدبینی باید دو مکتب دیگر را هم تعریف کنیم تا مطلب روشن تر شود.
«الف» خوش بینی بدوا به نظر لایب نیتس اطلاق میشد که عقیده داشت جهان کنونی بهترین و خوشبخت کننده ترین جهانهای ممکن است. اما پس از آن بتمام معتقداتی گفته میشود که بموجب آن ها ، جهان در صورت مجموع و برغم واقعیت وجود شر «گارگاهی» و مجموعه‌ای نیک است که بر عدم برتری دارد و در آن ، پیروزی از آن نیکی است.

ب - خوش بینی بمعنای مطلق ، آئینی است که عقیده دارد هر چه در جهان هستی وجود دارد ، خوبست ، بدی صورت ظاهری بیش نیست ، نمودی است نسبی ، وجود آن ، کامل ، تام و مطلق نیست ...

پ - آن خصلت و وضع روحی که توجه بجنبه خوشایند امور و اشیاء را رجحان می‌نهد .

ت - گاهی بمعنی سطحی و نامناسب ، کلمه ، خوش بینی بمعنای دیده بستن از واقعیت بیک بدی یا بدیها بطور کلی ، بمنظور طفره رفتن از مبارزه با آن یا گریز از بیان فلسفی آنست ...

ث - وضع روحی کسی که معتقد است امور بخوبی جریان دارد و کارها با توفیق قرین است . (۵) .

امروزه اعتقاد باینکه «جهان کنونی ، بهترین و خوشبخت کننده ترین جهانهای ممکن است» بیش از هر چیز انسان را بخنده می‌آورد . البته با استثنای کسانی که چون لایب نیتس (گوینده این سخن) بتوانند یا بخواهند از بیست سالگی «با امرا و بزرگان» (۶) مربوط شوند و با لوئی چهاردهم و شارل دوازدهم و پتر کبیر پالوده بخورند و «پادشاه فرانسه را بجنک بادولت عثمانی ، یعنی بعقیده او بدفع شر کفار» (۷) تحریک و تشویق کنند و این کار را عیب نشمارند و عثمانی را بدان جهت «کافر» بدانند که «سر بر هموطنان فیلسوف میکندارد» (۸) و اگر مختصری شر در چنین زندگی موجود باشد باین دل خوش داریم که همین شر از کجا که سودمند نباشد» (۹) و در نتیجه «آنچه در عالم آفرینش روی میدهد بهترین وجه است» (۱۰) و دلیل آن اینکه «علم ما بحکیم و مهربان بودن خدا مقتضی است که حکم کنیم باینکه (شر) سودمند است و با حکمت و مصلحت موافقت دارد» (۱۱) .

از سوی دیگر در قرنی که دو جنک عالمگیر بخود دیده و در هیچ ماه تمام آتشیهای جنک محلی خاموش نشده مشکل بتوان حکم کرد که (هر چه در جهان هستی وجود دارد ، خوبست ، بدی صورت ظاهری بیش نیست. »

و نیز «آن حالت و وضع روحی که توجه بجنبه خوشایند امور راجحان می‌نهد» چنانکه از تعریف آن پیداست چون وضع و حالتی روحی است ، سخت متغیر است و اگر در روانشناسی جائی برای گفتگو داشته باشد ، بسبب نداشتن کلیت نسبی و تعلق تمام بزمان مکان و حتی روحیات افراد ، در جهان فلسفه جائی ندارد .

دیده بستن برواقعیت تلخ نیز اگر دکانداری نباشد ، ابلهی و خامی است . دشمن را با ید شناخت و بجنک آن رفت . این نوع خوش بینی یا بکار امثال هیتلر می‌آید یا بکار پیروان شاه سلطان حسین .

۵- لالاند . همان کتاب ، صفحه ۷۱۸ و ۷۱۹

از ۶ تا ۱۱ نقل از سیر حکمت در اروپا نوشته فروغی جلد دوم ذیل عنوان «لایب نیتس»

اعتقاد باینکه «امور بخوبی در جریانست و کارهای جهان بانوفیق قرین است» کار را یا بدرویش مسلکی و بیکارگی میکشاند یا اینکه انسان را چون مردم بسیاری از کشورها، دست و پا بسته و سلاح گسیخته، بچاه شغاد سرنگون می‌سازد.

پس در این میان تکلیف چیست؟
آیا باید دست بسته و شرمزده تسلیم نومیدی شد، یا راه دیگری هم هست؟

بمکتب سوم توجه کنیم.

«ملیوریسم» (۱۲) مکتبی است دارای دو معنی:
الف - آئینی که در برابر مکتب‌های بدبینی و خوش‌بینی قرار دارد. بموجب این عقیده، جهان را بوسیله کوشش و تلاش آدمی میتوان نیکوتر ساخت و بهتر برآورد.
ب- جهان نه از سر خط امان دارد و نه بهترین جهان‌های ممکن است. بلکه **دوراه** بهبود و تکامل است. « (۱۳)

(گفتگو ادامه دارد)

۱۲ - نویسنده مقاله برای ترجمه این کلمه، جز عبارتی که در صفحه‌های پیش‌بکار رفت معادل فارسی مناسبی نیافت.

۱۳ - لالاند، کتاب سابق الذکر ص ۶۰۶



ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ژوئیه شگاه علوم انسانی

